سخنرانی مسجد سید عزیزالله تهران - جلسه 5

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَـمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم و لعنه الله عليه اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

؟؟؟

خداوند به همت شما توفيق عطا كند سه تا صلوات بفرستيد.

كبريائيت و بزرگواري و شخصيت و اَنانيت، منحصر به خدا است. غير حق تعالي، احدي حق كبريائيت ندارد. آن‌كسي‌كه هرچه دارد، مال خودش است و از ذات خودش است، و عاريه از غير نگرفته است، اجاره نشين نيست و كرايه نشين نيست، عاريتا ؟؟؟ 1 نيست، خدا است. خداوند علمش ذاتي است، قدرتش ذاتي است، رحمتش ذاتي است، حسنش ذاتي است، تمام كمالاتي كه از جمال و جلال دارد، ذاتي خودش است. خدا، «خودآ» است. هرچه دارد از خودش است.

اين‌كه هرچه دارد از خودش است، شايسته است اظهار ؟؟؟ انانيت كند، شايسته است كه بگويد من چنين هستم و من چنان هستم، من اين هستم، من آن هستم، اين منيت‌ها و اين انانيت‌ها از او شايسته ؟؟؟ خودش است.

غير از خدا، حتي خاتم‌الانبياء9 كه اشرف ممكنات و اول موجودات است و ممكنات ديگر، سايه او هستند، و در ظل او هستند به اذان خدا، او هم از خودش هيچ چيز ندارد، هيچ هيچ. هرچه دارد، از خدا دارد، و به قوه خدا و توانائي خدا، اظهار قدرت ميكند، به دانايي خدا، تجلي علمي ميكند، به رحمانيت خدا، بروز رحمت از او حضرت ميشود، هرچه دارد، مال خدا است.

در موقعي‌كه اميرالمومنين7 جنازه پيامبر را كفن كرده بودند و ميخواستند دفن كنند، چند جمله از ؟؟؟ 3:25 آن حضرت نقل شده است، شايد در روزهاي آينده اگر مقتضي شد، 7اميرالمومنين7 را، سه چهار مجلس بگويیم.

در ضمن فرمايشات ايشان يكي اين بود: «اللهم ان هذا منك و بك و لك و اليك» [1] اين مال تو است، پيامبر ملك تو و مال تو است. همين‌طور هم هست، پيامبر خودش، مالك خودش نيست. خدا مالك او است و به مالكيت خدا، پيغمبر مالك ميشود خودش را، اين نكته خيلي دقيق است.

بزرگان از دانشمندان عميق و دقيق، اين كلمه را درك ميكنند.

به مالكيت خدا پيغمبر را، پيغمبر مالك خودش است. «اللهم ان هذا منك» اين از تو است، «و بك» و به تو است، که اگر تو نباشی، هیچی. این را اگر از تو ببرندش، هیچ است، اگر پیغمبر را از خدا قطع کنید، صفر صفر است. «و لك» و مال تو هم هست، «و اليك» و به سوي تو هم قدم بر ميدارد.

غرض، كسي‌كه مالكيت بالذات دارد و كرايه نشين نيست و اجاره بده نيست و عاريت نگه‌دار نيست، خدا است. باقي ديگر همه عاريه نگه‌دار هستند، معطل نشويد، حتي پيغمبر.

خداوند تمليك ميكند به پيغمبر هستي را، پيغمبر به تمليك خدا مالك است تا وقتي كه خدا بخواهد، لحظه‌ای که خدا نخواهد، ایشان هیچ هستند، هیچ. حساب پيغمبر كه روشن شد، علي بن ابي طالب7 كه شاگردش است ديگر به طريق اولي است، آن يازده تا امام ديگر نيز به طريق اولي، ساير انبياء كه درجه‌شان پائين‌تر است به طريق اولي، اولياء الهيه، ملائكه و فرشته، كل، همين‌طوري است كه گفتم، همه، امانت و عاريه نگه‌دار هستند. كسي‌كه عاريه نگه‌دار است، حق من، من گفتن ندارد، من، من برای كسي است كه جيبش پر از پول باشد، من آن كسي هستم كه ماهی یک میلیون تومان ؟؟؟ 6:50 چه ربطی به تو دارد،

من آن کسی هستم كه رستم ؟؟؟ افراسياب ؟؟؟ اين چه ربطي به تو دارد.

بايد خودت از خودت، دارا باشي، آن وقت من، من بكني، لذا منيت منحصر به خدا است و انانيت و كبريائيت منحصر به خدا است. هركه غير خدا بخواهد ادعاي كبريائيت و بزرگي بكند، خدا او را ميكوبد، روايت هم داريم «الكبرياء ردائي» [2] ، كبريائيت و تكبر ردا و لباس من است. خدا كه لباس ندارد، يعني شان من است، مال من است، و هركس اين لباس را بپوشد، من خوار و ذليلش ميكنم.

و بايد هم همين‌طور باشد، در يك مملكت دو سلطان نميگنجد، در يك عالم، دو متكبر نميگنجد، يك متكبر است و او خدا است. (هُوَ اللهُ الَّذي لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّر) [3] . او بايد بگويد من متكبر هستم، لذا بايد بگوئيم «الله اكبر»، اكبريت و كبريائيت براي غير خدا جايز نيست.

حالا به مقدمه ديروز برگردم.

ما به تمليك خدا مالك كمالات عظيمه‌اي هستيم، خيلي عظيم. افسوس، خودمان، خودمان را از اين كمالات محروم داشته‌ايم.

همان مثال ديروز كه گفتم. يك شيري هستيم كه خودمان را به زنجير كرده‌ايم، يك شاه‌باز اوج عالم قدسي هستيم كه پرهاي بزرگ و شاه‌پر خودمان را بسته‌ايم و چنان‌چه شاه‌پر ما باز شود، ميي‌ابيم چه عظمتي داريم. اين زمين و اين آسمان گنجايش و ظرفيت ما را ندارد.

شما خودتان را نميشناسيد، اگر خودشناس شويد، راه خداشناسي زود براي شما باز ميشود، «اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه» [4] (وَ في أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ) [5] (سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِم) [6] ، آيات و روايات در اين مورد زياد است.

شما گوهر عظيمي هستيد. ديروز گفتم، بسياري از عرفا و متصوفه كه بدون پيوند به امام زمان7 مراتب را سير كرده‌اند، اين بيچاره‌ها يك كمی بندها را از دست و پاي خود باز كرده‌اند و دست و پای آن‌ها باز شده است و عظمت خودشان را ديده‌اند، خيال كرده‌اند خدا هستند.

نه بابا!

اين تو هستي. خدا به ميليارد، ميليارد، ميليارد درجه بالاتر از اين است. آن‌ها كه با پيوند ولي وقت، از خود خالي و تهي شده‌اند و گوهر خود را هويدا كرده‌اند، آن‌ها يافته‌اند كه نه اين دارائي، دارائي خود ما است، نهايت خدا به ما داده است.

اهل سير و سلوك، نكته نازك باريک، همين جا است.

كسی‌كه با ارشاد ولي وقت بالا رفته است، كسی‌كه درخت تلخ خودش را به شجره شيرين لاهوت حضرت ولي عصر7 پيوند زده است، او وقتي از خود تهي ميشود و قدرت خود را ميي‌ابد، ميفهمد كه اين قدرت، قدرت خودش است، ولي خدا به او داده است. لذا «انا الحق» نميگويند.

رئیس العارفین، سرسلسله همه عرفای دنیا، علي ابن ابي طالب7 است. این را همه قبول دارند، همه سلاسل قبولش دارند. علي7 يك‌جا «انا الله» نگفته است. علي7 يك‌جا ادعاي الوهیت نکرده است، يك‌جا «انا الحق» نگفته است. با آن قدرت عجیبي كه علي7 دارد.

ان‌شاءالله در روزهائي كه بخواهم صحبت از ولایت بكنم، از آقای خودمان، علي ابن ابي طالب7 یک چیزهائي خواهم گفت كه در عین حالي كه خیلي چیزها بلد هستید، حیران شوید كه علي7 كیست؟ هنوز علي7 را نشناخته‌اید. این گفتههائي كه تا حالا گفته‌ام، كم است.

با این توانایي عجیب، عجیب! هفت آسمان و زمین را مثل گردو این‌طوري در دستش پائین و بالا میكند، با آن‌ها بازي میكند.

در يكي از این انخلاع‌های قنبر، علي ابن ابي طالب7 را در این فضا دید، بین اقیانون ؟؟؟ 13:30 فضا را پر كرده است، ایستاده است، پاي حضرت هم به زمین نیست. هفت آسمان را، كره این منظومه را مثل گردو به دست گرفته است، بالا میاندازد و پائین میآید و می‌گیرد. و این چیزی برای حضرت نیست.

علي7 با این قدرت، از خوف خدا غش میكند. فهمیدید چه می‌گویم؟

حالا میزان عرفان دستتان بیاید.

علي7 با این قدرت و توانایي، با این تسلطی كه به عالم امكان دارد، نه تنها به كیان و زمان و مكان، این علي7 مثل چوب خشك در مقابل خدا، خشك خشك می‌شد.

به نحوی كه وقتي كه آن فرد دید كه حضرت در نخلستان كوچك بي سر و صدا شده است، عبارت این است: «فَإِذَا هُوَ كَالْخَشَبَةِ الْمُلْقَاةِ فَحَرَّكْتُهُ فَلَمْ يَتَحَرَّكْ وَ زَوَيْتُهُ فَلَمْ يَنْزَوِ فَقُلْتُ إِنَّا لِلّه وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ مَاتَ وَ الله عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِب» [7]

گفت: حضرت را دیدم كه خاموش شد و بي سرو صدا شد، رفتم و دیدم حضرت مثل چوب خشك افتاده است. حركتش میدهم، حركت نمیكند، تكانش میدهم تكان نمیخورد. گفتم: اي واي علي7 از دنیا رفته است.

بعد كه آمد پیش حضرت زهراء3 و خبر را دادند، حضرت فرمودند: از دنیا نرفته است، آن غشوههایي است كه شب‌ها از خوب خدا بر او عارض میشود.

کسانی‌که پیوند به ولایت این ولی پیدا کرده‌اند، که الان پیوند به امام زمان7 باید بدهند، معطل نشوید.

در مجلس من خیلي چیز فهم هستید، میبینم و شما را می‌شناسم. براي شما میگویم، آگاه باشید.

دم به دست احدي از این اقطاب سلاسل ندهید. این اقطاب و این مشایخ طریقت، این پیرهاي دلیل، صاحب تخت‌ها که دکان و دستگاه باز کرده‌اند، پیر و دلیل‌هاي خانقاه‌ها، دم به دست احدي از این‌ها ندهید، این‌ها با ولي وقت پیوند ندارند، با علي‌زمان7 پیوند و اتصال ندارند. علي‌زمان7 امام زمان7 است. دنبال کسي بگردید که پیوند با ولي وقت داشته باشید، آن کسي‌که پیوندش با این شجره قدس لاهوتیه امروز، شجره اعظم، درخت سبزي که نار عشق و محبت از آن متلالا است، امام عصر7 است. اگر با این پیوند گرفت، و به دستگیري امام زمان7 مراحل را سیر کرد، افتاد در طریقت، او هرچه که قدرت و قوت خودش را بیابد، هرچه شخصیت خودش را بیابد، دائم به درگاه خدا کوچك‌تر میشود، خاضع‌تر و خاشع‌تر میشود، مثل خود حضرت، مثل امام زین العابدین7، مثل خود پیامبر به جنبه ولایتش.

این خانم، مادر برادرهای ما، مادر سنی‌ها، نه مادري ما، ام‌المومنین! ارتشبد عایشه! ایشان یك هزار و چهار صد سال پیش مردانه به میدان آمدند، ؟؟؟ 18 زن و میدان، چه عرض کنم؟ این خانم در هزار و چهار صد سال قبل، تمدن امروز را جلو آورد، یك سپاه ترتیب دادند، خودشان هم سپهبد شدند و با شیرخدا به جنگ آمدند، با علي مرتضی7 به جنگ آمدند. خیلي پر رویی میخواهد.

شما با یك گربه هم نمیتوانید مقابله کنید، آن وقت با شیر خدا!

این خانم، مادر برادرهای ما، یك حدیث نقل کرده است، آن حدیث را بگویم. زیرا ایشان سوگلی پیغمبر بوده است! از هزار تا، 990 تا بافتند و به پیغمبر بستند.

ایشان می‌فرمودند: پیغمبر هر وقت وضو میگرفت، رنگش تغییر میکرد، نفس پیغمبر به صدا در میآمد:

«کان له أَزیز کازیز المرجل» [8] 19:30 ؟؟؟ این عبارت این خانم است.

؟؟؟ جوش را دیده‌اید؟ اول صدا می کند، عرب آن را «ازیز» میگوید.

می‌گوید: وقتي پیغمبر وضو میگرفتند، نفس پیغمبر صدا میکرد، آن چنان‌که آب جوش روي قالب، بالاي آتش صدا میکند و حالش تغییر مي کرد. وقتي سوال میکردیم یا رسول الله، چه شده شما را؟

می‌فرمودند: مي‌خواهم در مقابل پادشاه بزرگي بروم، «اريد الوقوف بين يدي ملك عظيم» [9] ميخواهم در مقابل يك پادشاه بزرگي واقع و متوقف شوم! من را لرز گرفته است.

اين‌ها سرسلسله عرفاي دنيا هستند، فهميديد چه گفتم؟ اين‌ها خود را از خود تهي كردهاند.

گوهر خود را هويدا كن كمال اين است و بس   خويش را در خويش پيدا كن كمال اين است و بس

خودت را گم كرده‌اي بدبخت! اصلا خودت در خودت گم شده‌اي، اين ؟؟؟ 22 كيست؟ چيست؟

خويش را در خويش پيدا كن كمال اين است و بس

اي معلم زاده

بچه آدم!

استاد اول، آدم7 بود كه خدا اورا معلمش كرد و فرمود: (يا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِم) [10]

اي معلم زاده، از آدم اگر داری نشان   چون پدر تعليم اسماء كن، كمال اين است و بس

22 ؟؟؟ يا هو، ؟؟؟ شتر، اين‌ها اسم‌هاي بنده و امثال بنده است، هيچ اسم‌هاي خودتان را نميدانيد. كداميک از شما، اسمتان ملك است؟ كدام يكي اسمتان روح القدس است؟

چون پدر تعليم اسماء كن، كمال اين است و بس

؟؟؟

سنگ دل را سرمه كن با آسياي درد و رنج   ديده را زين سرمه بينا كن، كمال اين است و بس

برگردم، عصاره كنم.

كبريائيت مال خدا است، كسي حق ندارد ادعاي الوهيت و كبريائيت كند. همه بايد اين‌جا خاضع باشند، همه، همه. همه بايد آينه براي او شوند، همه او شوند.

يك مطلبی «محي الدين اعرابي» در «فتوحات» دارد. محي الدين، مرد زحمت كشيده‌اي بوده است. اين عرفاء، كربلائي علي بقال نبوده‌اند، آن‌ها زحمت كشيده‌اند، چند قدمي هم بالا رفته‌اند، از آن بالا به زمين خورده‌اند.

آدم از روي يك پله به زمين بخورد عيبي ندارد، بار ديگر حواسش را جمع ميكند، اما از بالاي منار اگر به زمين خورد، خرد ميشود.

اين‌ها رفته‌اند آن بالای مناره و به زمين خورده‌اند.

«محي الدين» يك حرفی ؟؟؟ 26:20 دارد. ميگويد: آينه را ديده‌اي؟ آينه را كه روبرويش مينشيني، اگر اين‌طوري كردي! ؟؟؟ او هم اين‌طوري مي‌كند، اگر رو به او رفتي، او هم رو به تو ميآيد، اگر تو عقب گرد كردي، او هم عقب گرد ميكند. ؟؟؟

می‌گويد: اين آئينه يك تمثالي از اين عالم است. حق، آينه ممكنات است، گرچه ممكنات به نظري، آينه حق هستند، ولي حق، آينه ممكنات است. اگر تو گفتي: «هو»، او، خدا، خطاب ميكند: بنده‌ام. بنده‌ام. «عبدي اطعني حتي اجعلك مثلي» [11]

«العبوديه ؟؟؟ 27:45 ». اگر تو گفتي من، او هم ميگويد من، اما او كه ميگويد من، پدر ما را در ميآورد!

؟؟؟ «تقربت اليه شبرا يتقرب اليك ذراعا» [12] اگر تو يك وجب به سوي او رفتي، او هم به سوي تو به اندازه يك ذراع ميآيد، اگر يك ذراع به سمت او رفتي، او يك ميل جلو ميآيد.

در مقابل كبريائيت خدا، بايد خاضع شد، چون فطرت ما بر قدرت است، اگر ؟؟؟

من باب مثال، شش ماه توي همين بازار، حاج آقا، كاسبيش خوب بگيرد، روزي يك مقدار متنابهي سود داشته باشد، روزي پانصد تا ششصد تومانی به جيب بزند، بيماري هم نداشته باشد، گرفتاري ادارات هم نداشته باشد، كه بالاترين مصائب گرفتاري اداری است، ماليات بردرآمد، ؟؟؟ اين گرفتاری‌ها نباشد.

گرفتاري شهرباني، گرفتاري شهرداری، گرفتاري دادگستري، اين‌ها را هيچ نداشته باشد، ناخوشی هم نداشته باشد. روزي چهارصد، پانصد تومان هم به جيب بزند، خدا ميداند ؟؟؟

اين حاج آقا اگر در محله پائين باشند ناگهان سر از ؟؟؟ محلههاي بالا در ميآورد! ؟؟؟در اين محله بزرگ شده‌اي، توي خانه نشسته يك مرتبه ؟؟؟ چيزی نداشته بخورد، حالا كه آسايش نصيبش شده است، ؟؟؟ بعد هم می‌گويد: ؟؟؟مسجد كثيف است!

؟؟؟

يك وقت ميبيني از خدا و پيغمبر دور شده است. اين حاج آقا شب‌های جمعه زيارت حضرت عبد العظيم ميرفت، حالا سر پل تجريش پيدايش ميشود، گاهی ؟؟؟

(ان الانسان ليطغي ان رآه استغني) [13] ، اصلا طبع انسان در هنگام بي‌نيازي بر طغيان است و خدا ما را بي‌نياز كرده است. البته زنجيرهائي بسته شده است. يكي از اين زنجيرها را خودمان باز كنيم يا خدا باز كند، طغيان ميكنيم.

آن وقت به جنگ با خدا ميرويم. در عوض اين‌كه خدا را بشناسيم و به قدرت ذاتي كه به ما عطاء كرده است، پي به قدرت كامله او ببريم، به كمالاتي كه به ما عطاء كرده است، كمال اكمل او را وجدان كنيم، با او ميجنگيم. يكي تو، يكي من.

به زبان ميجنگيم، به عمل ميجنگيم، به حركات و سكنات، با خدا ميجنگيم. حتي با تراشيدن ريش!

عمو، ريش تراشي حرام است!

پول‌دار شده است و حالا متجدد هم شده است، بايد ريش را بتراشيد.

هفتاد سال سن دارد ؟؟؟ 33

عوض اين‌كه از قدرت، از غناي خودش، از دانايي خودش، از توانايي خودش، از عظمت خودش، پي به عظمت خدا ببرد و در مقابل خدا كوچكي كند، با خدا ميجنگند!

خدا را ببين، «ارحم الراحمين» را ببين، «اكرم الاكرمين» را ببين، كه در اين حال، لطف ميكند يك سر ؟؟؟ 34:45 ، بلا نازل ميكند.

براي اين‌كه به بلا معرفي خودش را مى‌كند و اين راه دوم معرفي خدا است.

يك راه معرفي خدا، تغيير و تبديل و تحول احوال ما بود كه ما قبلا در اطرافش صحبت كرديم، يك راه ديگر هم، معرفي خدا با نزول بلايا است.

؟؟؟ آقا اتاق اختصاصي پيدا كرده است، پيشخدمت پيدا كرده است، ؟؟؟ حالا ديگر اعتنا به احدي ندارد، اين آقا با نماز هم ديگر وداع كرده است، ؟؟؟ روزه را وداع كرده است. روزه و نماز و اعمال عبادی را رها كرده است.

خداوند متعال به كرم خودش ميخواهد اين را برگرداند و به حال بندگي بياورد و خودش را به او معرفي كند. چه كار ميكند؟ اين آقا را به مرض سرطان مبتلا ميكند. آه و ناله او در ميآيد.

پيغام بده به فلان آقا! التماس دعا! ؟؟؟ 36:10

يك كسي را اسم نميبرم، ؟؟؟ اين آقا ؟؟؟ او را در هيچ مسجدی، مثل مسجد بزارها نديدم. سابق من منبر زياد ميرفتم. متفرقه هم می رفتم و دهه ها ميرفتم. اصلا او را نديدم.

آقا يك وقت او را ديدم! گفت: حاج آقا، یک ختم «امن يجيب» بگير. ؟؟؟ اطباء گفته اند سرطان است، ؟؟؟ آقا دست و پاچه شده است.

گفتم: يك دور قرآن را بخوانيد. گفت: چشم، چقدر؟ گفتم: فلان مقدار، قرآن بخوان، ختم «امن يجيب» بگير، نمازت را اول وقت بخوان.

اين لطف خدا است.

بنده مينالد به حق از درد خويش صد شكايت ميكند از رنج خويش

حق همي گويد كه آخر رنج و درد مر تو را ناله كنان و راست كرد

در حقيقت هر عدو داروي توست

؟؟؟ شر است! باشد!

در حقيقت هر عدو داروي توست كيمياي نافع دلجوي توست

خلق را با تو همه بد خو كند تا تو را رو، جانب آنسو كند

اين بلاها، «ولاء» است، «البلاء للولاء» [14] ، «البلاء موكل للانبياء، ثم الاولياء ثم الامثل فالامثل» [15]

هر كه در اين بزم مقرب تر است جام بلا بيشترش ميدهند

اگر با ديگرانش بود ميلي چرا ظرف مرا بشكست ليلي

ديگر شعر و نثر و آيه و روايت در اين مورد زياد است.

يك قصه براي شما بگويم. هم تفريح و تفن كرده باشيد و هم شاهد براي مطلب آورده باشم:

يك عاشق دلباخته ای معشوقش را گم كرده بود، نميدانست معشوقش كجا است؟

علماء هم ميگويند: طلب مطلوب مطلق محال است، بايد مجهول من جهت و معلوم من جهت اخري باشد تا از جهت معلومه، جهت مجهوله را بدست بياورند. اين هم يك قانون هندسي است كه علماء دارند.

؟؟؟ ميرويم، هرچه پيش آمد، خوش آمد، كوچه، بازار، شهر، بيابان، تا بالاخره ببينيم چه ميشود، در خانه نشستن فايده ندارد. يا علي مدد، از خانه بيرون آمد، راه افتاد، طرف دست راست رفت و بعد دست چپ رفت، از خيابان به بيابان رفت، از بيابان رفت به شهرستان همين‌طور رفت، و توكلا علي الله رفت به شهري رسيد.

تصادفا در شهر حكومت نظامي برقرار بود. در حكومت نظامي در ساعت معين رفت و آمد قدغن است، بايد افراد اسم شب را داشته باشد و يا مجاز باشد، و الا پاسبان او را ميگيرد.

در اين شهر حكومت نظامي بود و او هم بيخبر بود. وارد مشد، پاسبان هم عقب سر او گفت: بايست. چه كي هستي؟

او خيال كرد دزد است و دنبالش كرده است، نميدانست چه خبر است و اين پاسبان موكل براى چيست؟ فكر كرد دزد است و تند رفت.

يك چماقي هم پاسبان در دست داشت. بايست! بايست! هرچه او ميگفت بايست، او تندتر ميدويد، هرچه تندتر ميدويد پليس به او بدگمانتر ميشد، بالاخره به دويدن افتادند، او بدو، پليس هم از عقب بدو، حالا بدو، كي بدو! او هم هرچه جلو آمد راه طي كرد خيابان باشد، كوچه باشد، از اين سر به آن سر، گيج شده، از اين پيچ به آن پيچ. يك دفعه به يك كوچه بن بست رسيد، در اين كوچه بن بست، راه فرارى نبود. وارد خانه اي شد و در را محكم كرد. پليس فرياد زد بيا بيرون.

صاحب خانه فهميد كه در خانه سر و صدا است، ميآيد! ؟؟؟ چراغ را مى‌آورد. اتفاقا معشوقش را ميبيند.

شروع ميكند به دعا براى پاسبان: خدا پدرت را بيامرزد. تو چه شير پاكي خوردي. خدا خيرت بدهد. مرا به معشوقم رساندي، اگر نبودي و تعقيب نميكردي، اگر در اين پيچها نميافتادم، چه زمانى ميتوانستم به اين خانه بيايم، كجا وارد خانه ميشدم.

دعا ميكرد ؟؟؟

اين قصهاي كه نقل ميكنند، ممكن است افسانهاي بي اساس باشد و جعلى باشد. روي مصلحت جعل افسانه اي ميكنند ممكن هم هست واقعيت داشته باشد و افسانه نباشد، در هر حال اين قصه جريان كار ما با خدا است.

ما را به اين درد و آن درد مبتلا ميكند، مبتلا به بيماري ميكند، مبتلا به شكنجه ادارات ميكند، از اين سو به آن سو ميدويم.

پليس ؟؟؟ 48:20 ايادى طبيعت، دنبال سر ما ميآيند، از اين در به آن در، ؟؟؟ درها به روي ما بسته است، اميدها همه جا قطع شده است. ميرويم به بن بستي، يك در باز است.

آن در چيست؟

يا الله، اي خدا،

اين همان در باز است: ؟؟؟

دارو ندارد، ؟؟؟ شب زمستان سرد ؟؟؟

یک در باز است. آن در چيست؟

«يارحم الراحمين»، «يا غياث المستغيثين»، «ياكاشف الكرب المكروبين»، اين همان معشوق گم شده است، اين همان معشوق پنهانى نهانى است، كه ما نميدانيم كجاست! ؟؟؟ « ؟؟؟ عند قلوب المنكسره ؟؟؟» [16]

پس خدا به دو روش خودش را معرفى ميكند. معرفت خدا، فطري است و خدا ؟؟؟ از دو راه خودش را معرفي ميكند:

يك معرفي به انقلابات دروني و بيروني كه به ما ميدهد و به اين تقلبها و تحولها و انقلابهاي باطني و ظاهري، «يا مقلب القلوب و الابصار يا مدبر الليل و النهار يا محول الحول و الاحوال حول حالنا الي احسن الحال» [17] ، اين یک نوع از معرفى خدا است.

مرتبه دوم، معرفي به شكنجه، به درد، بيماري، به فقر، به مصيبت، معرفي به خودش است، (اذا ركبوا في الفلك دعوا الله مخلصين له الدين) [18]

خدايا به حق پيغمبر، خودت را به همه ما بشناسان.

؟؟؟ 52:20

در سنه 21 خورشيدي كه از راه كويت به بيت الله مشرف شدم، روز روشن يك ساعت به ظهر 60 نفر از جلو شهرداري خرمشهر سوار شديم، قاچاقى سوار شديم. به حالت، به راه افتاديم، وقتي به گرما رسيديم، شب تاريك و بيم موج و گردابي چنان حائل، خداي و اقعي را آنجا يافتم، وقتي كه از هر طرف درها بسته شد، موج هاي متراكم ما را در بر گرفت.

يك پسر بود آن بالاى لنج نشسته بود و يك طناب داشت و آهني سرش وصل كرده بود، توي دريا ميانداخت، توي خليج ميكشيد بالا، ؟؟؟

نشان ميداد عمق دريا چه حد است.

پنج، شش مرتبه ؟؟؟ كرد بعد شروع كرد به دل اي دل خواندن.

به محض اينكه اين موجها آمدم، ؟؟؟ رفت تولانه هم دل اي دل زد به گاراژ، يك وضع عجيبي شد.

اول امر شروع كردند به آيه الكرسي خواندن، بعد موجها بيشتر شد، آن هم از زبانها افتاد، زيرا آنهم احتياج به فكر كردن و بر زبان آوردن داشت. يواش يواش ان يا اللهها هم فراموش شد، فراموش شد. زن، بچه ؟؟؟ و همه، همه، همه، از لوح نفس پاك شد، همه فراموش شد. در كنه وجودمان اتكاء مادي و جوهري به يك حي، قيوم، قريب، مجيب، رئوف مهربان را يافتيم. اين مطلب وجداني ما شد، خدا را يافتيم.

آنجا وقتي بود كه (اذا ركبوا في الملك كجا دانند حال ما سبكباران ساحلها دعوا الله مخلصين لهه الدين) [19] اين حالت كه دو يا سه دقيقه پيدا شد موجهها كم شد، چراغ هاي كشور كويت از دور نمايان شد، هوا صاف شد، ريزه ريزه روح ها آرامش پيدا كرد. ديگر هركس شروع كرد كه چطور شد؟ چي بود؟ چند متر موج بود؟ عجب گردابي بود؟ باز فكر آمد.

اين لطف خدا است، اين لطف خدا است اين بلا است و ولا است. اين رنج نيست، اين گنج است. اين ضرب نيست، ؟؟؟

است.

عرب ميگويد: «ضرب الحبيب زبيب»، سيلي توي گوش كه دوست ميزند، اين مويز و شيرين است، آدم كيف ميكند، اين «ضرب الحبيب» است.

فحش از دهن تو طيبات است زهر از قبل تو نوش داروست

اين زهر به.

«يا من وسعت رحمته غضبه» [20] حالا معنايش را بفهميد. ؟؟؟ 1:00:00

آخوند «ملامحمد» ميگويد:

اصل ذاتش جود و داد و بخشش است ؟؟؟ چون غباري از غش است

میدهد جان را فراقش گوش مال تا بداند قدر ایام وصال

گرد عتابي كرد درياي كرم بسته كي گردند درهاي كرم

برگردم به اصل مطلب.

ما خدا را با عقل درک نمیکنیم.

به عقل نازي حكيم تا كي به فكرت اين ره نميشود طي

به كنه ذاتش خرد برد پي اگر رسد خس به قعر دريا

خس ميتواند با يك سنگ بسته شود و به قعر دريا برود، ولي عقل نميتواند به اقيانوس مواج لايتناهي حق راه پيدا كند.

پس چيست؟

خدا خودش را معرفي ميكند، به دو قسم معرفي ميكند:

يك به انقلاب‌های باطني ما معرفي ميكند.

یک شعر یادم آمد:

اي همه سالكان ره در طلب رضاي تو

خدا!

اي همه سالكان ره در طلب رضاي تو سوختگان عشق تو ساخته با قضاي تو

ني عرضي نه جوهري خالق چرخ و اختري

خدا!

هست تو را توانگري، پادشاهان، گداي تو

خدا!

(توتي الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء).

هم ز تو سود و هم زيان هم ز تو خوف و هم امان

كيست كه نيست در جهان باركش بلای تو

این دو تا معرفي خدا است. يکي به تقلبات دروني و بروني، يکي هم به وارد ساختن بلايا، شکنجها و رنجها.

انبياء که ميآمدند، به اين دو قسم معرفي، بشر را تذکر ميدادند، انبياء مذکر هستند.

(ذکر فان الذکري تنفع المومنين) [21] (انما انت مذکر، لست عليهم بمصيطر) [22] ، (فذکر بالقرآن من يخاف وعيد) [23] ، (انه لذکري لقومه) [24]

خلاصه انبياء مذکر هستند، مصيطر نيستند، به زور کسي را بنده خدا نميخواهند بکنند.

(لااکراه فی الدين قد تبين الرشد من الغی) [25] (فمن شاء فليومن و من شاء فليکفر) [26] ، (انا هدينا السبيل اما شاکرا و اما کفورا) [27] آيات در اين باب خيلي است.

به معرفي اوليه تذکر ميدهند، تو را به خودت متوجه ميکنند. آيا خودت خودت را نگه داشتهاي يا اينکه تو را نگهداشتهاند؟ خودت خودت را ميخنداني يا تو را مي خندانند؟

(هو الذي اضحك و ابكي هو الذي امات و احيي) [28]

دائم از راه تقلبات ظاهري تو را به خدا متوجه ميکنند.

راه دوم، بلايا است، بلائي که نازل ميشود و انبياء به آن بلايا انذار ميکنند. (انما انت منذر و لکل قوم هاد) [29]

خدايا به حق ذات مقدست خودت معرفت ما را به معرفي خودت آن به آن افزون بفرما.

ديگر بس است و ادامه مطالب برای فردا باشد.

صلي الله عليك يا ابا عبد الله الحسين7،

??? 1:06:20

در بلايا ميبرم لذات او   مات اويم، مات اويم، مات او

نيزه و شمشير ريحان من   کربلا ??? گلستان من است

يک شاخه ريحان!

پژمرده و افسرده، يک شبانه روز است که به اين شاخه ??? در دست ابی عبدالله7

???